

# باسمه تعالی

## انقلاب صنعتی در آلمان

نویسنده: زینب غفاری

### چکیده:

انقلاب صنعتی ابتدا در نیمه اول قرن نوزدهم از سوی انگلستان در آلمان غربی ظاهر شد. استخراج سنگ آهن، زغال سنگ، تأسیس کارخانه‌های ذوب آهن و ذوب مس، کارخانه فولادسازی و احداث راه آهن از جمله پیشرفت‌های آلمان در نیمه اول قرن ۱۹ بود. در سال ۱۸۶۲، شخصی به نام "اتو فن بیسمارک" از سوی ویلهلم اول به عنوان صدر اعظم پروس انتخاب شد. هدف وی ایجاد کشور قدرتمند آلمان به رهبری پروس بود. او اعتقاد داشت که این امر توسط آهن و خون و اعمال قدرت، قابل تحقق است و برای رسیدن به این هدف، توسل به هر ابزاری را مجاز می‌دانست. بیسمارک در صدد بود تا حکومت‌های محلی جنوب آلمان را به اتحادیه‌ی شمال آلمان ملحق نماید. او برای تحقق این امر، با طراحی جنگی به نام جنگ سدان علیه دشمن مشترک، فرانسه و شکست آن منجر به وحدت آلمان و حکومت‌های محلی آن و تشکیل رایش بزرگ آلمان شد.

وضع طبقه‌ی کارگر در آلمان علی‌رغم قانون‌گذاری اجتماعی بیسمارک وخیم بود. به گونه‌ای که برخی از مهاجرین کارگر، قادر به پرداخت اجاره مسکن نبودند. در حالی که توسعه اقتصادی به سرعت ادامه داشت. در فاصله بین سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۳ مجموع واردات و صادرات و نیز جمعیت آلمان به شدت افزایش یافت و بی تردید این دلیلی بر شکوفایی اقتصادی است که تا آن زمان در تاریخ آلمان سابقه نداشت و هم‌چنین حاکی از پیشرفت سریع پژوهش‌های علمی نیز است. کالاهای آلمان با برچسب "ساخت آلمان" روز به روز بیش‌تر بازار جهانی را در اختیار می‌گرفتند.

کلمات کلیدی: روشنگری، انقلاب صنعتی، بیسمارک

در این مقاله به وقوع انقلاب صنعتی در آلمان و تاثیر آن بر زندگی مردم پرداخته می‌شود. دولت‌های آلمان که تا قبل از قرن نوزدهم هم‌چنان بر سر رسیدن به قدرت اول در نزاع بودند، با تسلط فرانسه به این کشور به خود آمده و توانستند به پیشرفت برسند. این مسأله از آن جهت دارای اهمیت است که در دنیای امروز کشورهای استعمارگر درصدد چپاول و غارت کشورهای به اصطلاح جهان سومی هستند در حالی که این کشورها می‌توانند با اتحاد و تلاش خود راه تسلط استعمارگران را بر خود ببندند. هدف از پرداختن به این موضوع بررسی علل شکست آلمان در جنگ با فرانسه در دوران ناپلئون و بعد از آن عوامل به قدرت رسیدن و پیشرفت چشم‌گیر آلمان در عرصه‌های اقتصادی و عرصه‌های جهانی است.

از جمله موضوعات مهم که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است، عصر روشنگری در آلمان، نقش انقلاب فرانسه در آلمان و استقبال روشنفکران آلمانی از آن، تأثیر فرهنگ فرانسه بر مردم آلمان، اتحاد و صنعتی شدن آلمان، دوران بیسمارک و تحول آلمان، و در نهایت تاثیر انقلاب صنعتی بر وضعیت اجتماعی است.

## عصر روشنگری

کشور آلمان برخلاف انگلستان و فرانسه، کشور متحد و یک‌پارچه‌ای نبود، بلکه از تعداد زیادی دولت‌های کوچک و بزرگ مستقل تشکیل می‌شد. (عصر روشنگری، ص ۱۰۹)

روشنگری در آلمان با تأخیر پدید آمد و صنعتی شدن در این کشور نیز به نسبت انگلستان و فرانسه پیشرفت کم‌تری داشت. پروس (منطقه‌ای در شمال آلمان) پادشاه مستبد روشنفکری به نام فردریک دوم<sup>۱</sup> (کبیر) داشت که اصلاحات زیادی انجام داد. (عصر روشنگری، ص ۱۰۹) وی در طول دوران فرمانرواییش جنگ‌ها و لشگرکشی‌های متعددی را رهبری کرد و بعد از پیروزی و بازگشت از یک جنگ هفت ساله لقب کبیر را به او اطلاق کردند.



فردریک کبیر در نبرد لوتن

---

<sup>1</sup> Friedrich the Great

فردریک دوم (کبیر) بسیار علاقمند به مطالعه خصوصاً در زمینه‌هایی چون فلسفه، هنر، شعر و ادبیات، موسیقی و ... بود. از این رو، با هنرمندان و فلاسفه بزرگی چون ولتر<sup>۱</sup> ارتباط داشت. (زرسالاران یهود، ص ۴۵۳) در این زمان، روشنگری در آلمان توسط نویسندگان و فیلسوفان و هنرمندان به اوج رسید.



فردریک کبیر کاربرد شکنجه را کاهش داد، مجموعه قوانین پروس را اصلاح کرد، و مطبوعات آزاد را مجاز شمرد.

فردریک زبان آلمانی را تحقیر می‌کرد، ولی به زبان و ادبیات و موسیقی و هنر فرانسه علاقه زیادی داشت. (تاریخ تمدن ویل دورانت، ص ۵۵۶۶) از طرفی دیگر، در آلمان بسیاری از روشنفکران تحت تأثیر فیلسوفان فرانسوی از جمله ولتر و روسو<sup>۲</sup> قرار داشتند. اما این شیفتگی چندان دوام نیاورد و سرانجام روشنفکران آلمانی خواستار روشنگری ملهم از فرهنگ خودشان شدند. بسیاری از نویسندگان جوان آلمانی در دهه ۱۷۵۰ با تاکید بر فرهنگ آلمانی به نوشتن شعر، نمایش‌نامه و نوشته‌های دیگر پرداختند. از این جهت، روشنگری آلمانی غرور ملی را برانگیخت، به گونه‌ای که در فرانسه بسیار کم‌تر به چشم می‌خورد. (عصر روشنگری، صص ۱۱۰ و ۱۱۱)

## ادبیات آلمان در عصر روشنگری

در این دوره بیش از ده جنبش ادبی شکوفا شد. در سال ۱۷۷۳، حدود ۳۰۰۰ نویسنده آلمانی در این کشور زندگی می‌کردند که تا ۱۴ سال بعد این رقم به دو برابر رسید. رشد ناگهانی ادبیات آلمان از وقایع مهم نیمه دوم قرن ۱۸ است. آلمان تا سال ۱۷۹۰ از نظر نبوغ ادبی معاصر با فرانسه برابری می‌کرد و شاید بر آن پیشی داشت. در سال ۱۷۶۵ از شاخص‌های ادبی نهضت روشنگری آلمان انتشار مقالات فیلسوفان و نویسندگان بزرگی همچون لسینگ<sup>۳</sup>، هردر<sup>۴</sup>، موزس مندلسون<sup>۵</sup> در نشریه‌ها بود. کانت<sup>۶</sup> از چهره‌های مهم فلسفه جدید در عصر روشنگری به شمار می‌رفت. شیلر<sup>۷</sup> نیز مشهورترین نمایش‌نامه‌نویس آلمانی در کنار گوته<sup>۸</sup>، چهره اصلی کلاسیک وایمار محسوب می‌شد. در یکی از شهرهای

<sup>1</sup> Voltaire

<sup>2</sup> Jean Jacques Rousseau

<sup>3</sup> Gotthold Ephraim Lessing

<sup>4</sup> Johann Gottfried Von Herder

<sup>5</sup> Moses Mendelssohn

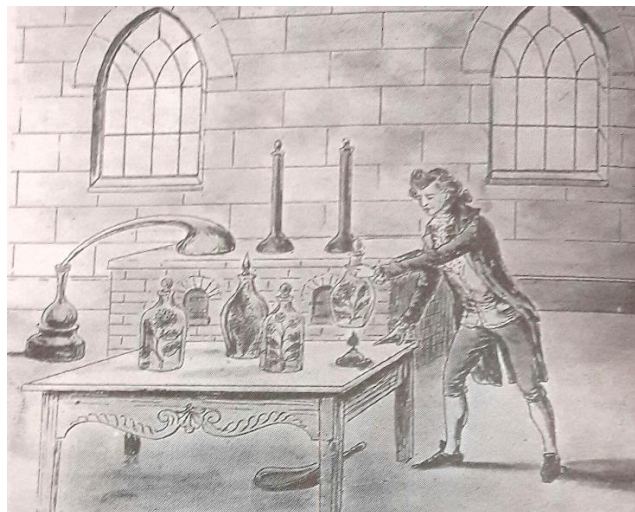
<sup>6</sup> Immanuel Kant

<sup>7</sup> Friedrich Von Schiller

<sup>8</sup> Johann Wolfgang Von

Goethe

آلمان محفلی به نام " محفل اشخاص حساس " شکل گرفت که اعضای آن، احساسات و ابراز عواطف را به صورت یک اصل و قاعده درآورده بودند و روسو بسیار مورد توجه آنان بود. او در آلمان بیش از ولتر نفوذ داشت، به گونه‌ای که هر در و شیلر او را به عنوان سرمنشاء خویش قبول داشتند. نقد عملی کانت مملو از افکار روسو بود و گونه هم کار خود را با افکار روسو آغاز کرد. در حالی که تا قبل از سال ۱۷۸۱ نظریات یوهان گئورک هامان<sup>۱</sup> فیلسوف و نویسنده آلمانی به منزله رهبر شورش، علیه عقل بود. (تاریخ ویل دورانت، صص ۶۳۲۷ و ۶۳۳۸ و ۶۳۴۰)



یک دانشمند دوره روشنگری در آزمایشگاه، مشغول آزمایش بر روی گیاهان. عقاید روشنگری فرهنگ غربی را برای همیشه تغییر داد.

### نقش ماسون‌ها در نهضت روشنگری آلمان

نخستین لژ ماسون‌ها در سال ۱۷۳۳ در هامبورگ تأسیس شد و به دنبال آن لژهای دیگری دایر شدند و از جمله اعضای آن فردریک کبیر، لسینگ، هر در، کلپشتوک<sup>۲</sup>، گوته و کلايست<sup>۳</sup> بودند. (تاریخ ویل دورانت، ص ۶۳۲۸) فردریک کبیر، نه تنها در پروس و سایر سرزمین‌های آلمانی‌نشین، بلکه در بعضی از کشورهای دیگر مثل روسیه و فرانسه نیز درگسترش وسیع نهاد ماسونی نقش مهمی ایفا کرد. او دو سال قبل از رسیدن به سلطنت به جرگه ماسون‌ها پیوست. (زرسالاران یهود، ص ۴۵۱)

### نقش مذهب در عصر روشنگری

مذهب در آلمان، بیش از سرزمین‌های کاتولیک، تابع دولت بود. سرزمین آلمان، که به گروه‌های گوناگون تقسیم شده بود، روحانی بزرگ بانفوذی نداشت که اعتقادات مذهبی، فنون لشکرکشی، و تدابیر دفاعی آن را هماهنگ کند. رهبران مذهبی به وسیله امرا منصوب می‌شدند و درآمد مؤسسات مذهبی نیز بسته به اراده آنان بود. در طبقات متوسط و پایین اعتقادات مذهبی پررنگ‌تر بود و تنها اشراف، روشنفکران و معدودی از روحانیون تحت تأثیر امواج بی‌اعتقادی که از

<sup>1</sup> Johann Georg Hamann

<sup>2</sup> Friedrich Gottlieb Klopstock

<sup>3</sup> Wilhelm Von Kleist

انگلستان و فرانسه سرازیر شده بود، قرار گرفتند. منطقه راین بیشتر کاتولیک بود، ولی همین منطقه در این دوران شاهد پیدایش نهضتی بود که به نحوی جسورانه به مقابله با قدرت پاپ‌ها برخاست. (تاریخ تمدن ویل دورانت، ص ۶۳۲۵)

از آنجا که مذهب در آلمان خیلی پررنگ‌تر از انگلستان یا فرانسه بود، روشنگری آلمان شکل افراطی به خود نگرفت. هدف روشنگری آلمان، از میان بردن مذهب نبود، بلکه آزاد کردن آن از قید نفوذ کشیشان بود، چرا که موجب شده بود در فرانسه کشیش کاتولیک مورد قبول مردم باشد و این باعث ناراحتی فلاسفه بود. خردگرایان آلمان که بیشتر طرفدار روسو بودند تا ولتر، متوجه شدند که مذهب برای عناصر عاطفی بشر بسیار مطلوب است و نجای آلمان که شکاکیت آن‌ها از نجیب‌زادگان فرانسوی کم‌تر مشخص بود، از مذهب در امور حکومت و اخلاقیات حمایت می‌کردند. (تاریخ تمدن ویل دورانت، صص ۶۳۲۶ و ۶۳۲۹)

### تأثیر انقلاب فرانسه و فرهنگ فرانسوی در آلمان

مهم‌ترین اتفاقی که در قرن ۱۸، در جامعه روشنفکر آلمانی با استقبال زیادی روبه‌رو شد، وقوع انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ بود. از بین بردن همه‌ی امتیازات اشراف و روحانیون، آزادی دهقانان، اعلان آزادی و برابری همه انسان‌ها، آزادی یهودیان از گتو (جهود محله) و نیز کاهش قدرت پادشاه به موجب قانون اساسی جدید، توقعاتی بود که شاعران آلمانی همچون شیلر و لسینگ نیز در آثار خود به آن می‌پرداختند. (تاریخ آلمان، ص ۱۳۰) این قبیل اصلاحات که فرانسه براساس روح انقلاب ۱۷۸۹ حتی در مناطق تحت تصرف خویش به اجرا گذاشت، در آلمان به عنوان آزادی از قید و بندها و رهایی از زیر فشار حکام ایالتی تلقی می‌شد. بسیاری از آلمان‌ها از ناپلئون و ایده‌های او استقبال کردند و امیدوار بودند که ناپلئون نوآوری‌های انقلاب فرانسه خصوصاً آزادی‌های فردی و برابری را نیز برای ملت آلمان به ارمغان بیاورد. اما چیزی نگذشت که با کشتار مردم و انقلاب خونین، این خوشحالی متفکرین آلمانی به یأس تبدیل شد. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، صص ۸۲ و ۸۴)

در ابتدا برخی از خواسته‌های مردم محقق گردید و دولت‌ها و سرزمین‌های فرانسه در آغاز دارای قوانین اساسی شدند که آزادی و حقوق شهروندی در آن‌ها پیش‌بینی شده بود. حقوق اشرافیت و اشرافی‌گری منسوخ، کشاورزان آزاد شده و هم‌چون سایر طبقات اجتماع از حقوق یکسانی برخوردار شدند. آزادی مشاغل، حق نظارت دولت به اعمال کلیسا و مدارس، و آزادی مذهب و دین توسط دولت از دیگر موارد این قوانین بودند. اما هنوز به دلیل عدم وجود پارلمان و مجلس منتخب مردم، آنان از مشارکت در زندگی سیاسی بهره‌ای نداشتند. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ص ۸۴)

هر اندازه لشکرکشی ناپلئون به منظور فتح کشورها بیش‌تر افزایش می‌یافت، به همان اندازه فشار بر مناطق متفرقه به دلیل فراهم کردن تدارک لشکرکشی بیش‌تر می‌شد و مردم باید در ارتش فرانسه خدمت و به سهم خود به این کشور کمک اقتصادی می‌کردند. از سال ۱۷۹۲ به بعد قدرت‌های بزرگ اروپا در واکنش به این اعمال فرانسه با اتحاد با یک‌دیگر

علیه فرانسه جنگیدند. در این جنگ‌ها ناپلئون قدرت بسیاری یافت و به حاکم مطلق اروپا تبدیل گشت، به گونه‌ای که آلمان را ظرف مدت بیست سال به اندازه دوپست سال عقب انداخت. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، صص ۸۲ و ۸۵)

از طرفی گفته می‌شد که فرانسه در نظر دارد با اجباری کردن زبان خود در این مناطق، زبان و فرهنگ آلمانی را در اهالی ایالات آلمانی ریشه کن کند. در این زمان برای دفاع از این اقدام احتمالی فرانسه، حس ملی آلمانی به وجود آمد. آلمان‌ها با ناپلئون مخالف بودند، ولی در عمل خواستار حکومتی بودند که ریشه در آرمان‌های انقلاب فرانسه داشته باشد. بنابراین آزادی‌خواهان آلمانی برای رهایی از فرمانروایی ناپلئون همه‌ی تلاش خود را به کار بستند. به این ترتیب، می‌توان گفت ناپلئون باعث اتحاد آلمانی‌ها و دیگر ملل اروپا شد. (تاریخ آلمان، صص ۱۳۴)

سرانجام بعد از پیروزی فرانسه در جنگ‌ها، در سال ۱۸۰۱، رود راین توسط طرف‌های جنگ در اروپا به عنوان مرز بین فرانسه و رایش آلمان تعیین شد. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، صص ۸۲)

## اتحاد آلمان و صنعتی شدن

راه رسیدن به اتحاد در آلمان، بسیار پیچیده و به آرامی در حرکت بود. در کنار آن دانشمندان علوم طبیعی و متخصصین فنی، در زمینه تحولات سیاسی، به اکتشافات و نتایج خوبی رسیده بودند. ماشین بخار، راه‌آهن و تلگراف بیش از هر چیز در دنیا تغییر و تحول ایجاد کرده بود. در مجموع می‌توان ادعا کرد این کارخانه‌داران، صنعتگران و سازندگان راه‌آهن بودند که زمینه اتحاد آلمان را ایجاد کردند، نه فلاسفه و دولتمردان. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، صص ۹۳)

فردریش لیست<sup>۱</sup> اقتصاددان آلمانی معتقد بود که برای اتحاد آلمان باید زمینه را از اقتصاد آغاز کرد و راه‌آهن می‌توانست این امر را تحقق بخشد. فردریش لیست و افکار او با حمایت کارخانه‌داران و صنعتگران روبه‌رو شد. چرا که با از بین رفتن مرزها بین مناطق مختلف کشور، کالاهای تولیدی می‌توانستند در مقیاس گسترده‌تری در سرزمین‌های بزرگ‌تر به فروش برود که این امر رونق اقتصادی را به دنبال داشت. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، صص ۹۳)

---

<sup>1</sup> Friedrich List



فردریش لیست اقتصاددان آلمانی

نشانه‌های انقلاب صنعتی ابتدا در نیمه اول قرن نوزدهم از سوی انگلستان در آلمان غربی ظاهر شد. برادران کاکریل<sup>۱</sup> که دو سرمایه‌دار انگلیسی بودند، ابتدا در لوتیش<sup>۲</sup> بلژیک به استخراج سنگ آهن و زغال‌سنگ و تأسیس کارخانه ذوب‌آهن پرداختند، سپس در پروس هم در همین زمینه‌ها سرمایه‌گذاری کردند. به این ترتیب صنایع سنگین آلمان در مراحل اولیه خود، ابتدا در دست سرمایه‌داران انگلیسی-ایرلندی بود. حتی در شهر هامبورگ تا پایان قرن ۱۸، هلندی‌ها تجارت را در دست داشتند. انقلاب صنعتی در آلمان مدیون برخی از سرمایه‌داران آلمانی است. در وستفالن، فردریش هارکورت<sup>۳</sup> کارخانه‌های ذوب‌آهن و ذوب مس را تأسیس کرد و برای احداث کانال‌ها و راه‌آهن پیش قدم شد.

هم‌چنین در پیشبرد کشتی‌رانی بخاری مؤثر بود. در همان زمان، فردریش کروپ اولین کارخانه فولادسازی را، در شهر اِسِن<sup>۴</sup> در کنار رودخانه رور<sup>۵</sup> که تا آن زمان شهری بی‌اهمیت بود، بنا نهاد. (تاریخ آلمان، ص ۱۴۶)

از جمله مشکلاتی که برای تکمیل کارخانه‌ها وجود داشت، علاوه بر کمبود سرمایه، روش کارگران آلمانی بود. آن‌ها حتی در برابر درآمد زیاد هم بی‌علاقه و یا به علت نداشتن اطلاعات تخصصی بی‌فایده بودند. به این ترتیب، صنعت جوان آلمان به کارگران فنی انگلیسی متکی شد. از طرفی سیستم ملوک‌الطوایفی در آلمان رفت و آمد و مبادله کالاهای اقتصادی را دشوارتر می‌کرد. وجود این موانع بر سر راه پیشرفت‌های اقتصادی موجب شد صاحبان صنایع، در آغاز این تحول صنعتی، خواستار تأسیس مدارس ابتدایی برای همه، ساختن راه‌آهن و تغییر "اتحادیه‌ی آلمان" به دولت ملی آلمانی با قانون اساسی شدند. در نتیجه خواسته‌های آزادی‌خواهان آلمان از سوی قطب اقتصادی حمایت شد. از پیش‌گامان مهم این نظریه پروفیسور فردریش لیست بود. وی از طرف بازرگانان جنوب آلمان در مجلس بوندستاگ

<sup>1</sup> Cockerill

<sup>2</sup> Luttich

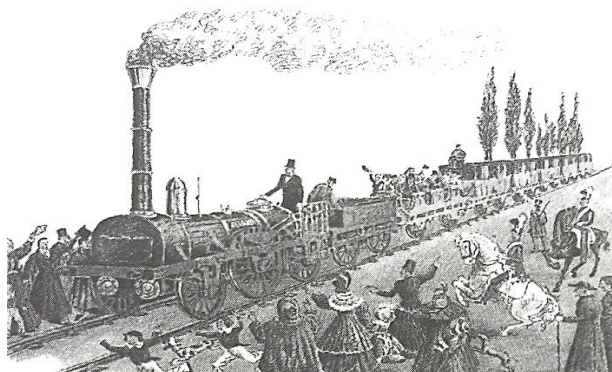
<sup>3</sup> Feriedrich Harkort

<sup>4</sup> Essen

<sup>5</sup> Ruhr

فرانکفورت از لغو حقوق گمرکی میان دول آلمانی حمایت کرد، اما تعقیب سیاسی او را ناگزیر به ترک وطن و مهاجرت به آمریکا نمود. پس از بازگشت به وطن در سال ۱۸۴۰ اثری تحت عنوان "سیستم ملی اقتصاد سیاسی" منتشر کرد و در آن نظرات خود را در خصوص اصلاح اقتصادی عرضه داشت. در این اثر، وی به بررسی شرایطی پرداخت که براساس آن اقتصاد آلمان می‌توانست توسعه یابد. لیست عوامل مهم در افزایش رفاه عمومی را نه در مال و ثروت، بلکه در نیروهای سازنده می‌دانست و معتقد بود اقتصاد، هنر و مؤسسات آموزشی در تربیت انسان نقش مهمی دارند، چرا که دانش‌آموختگان را برای خدمت تحویل جامعه می‌دهند. لیست حتی حقوق گمرکی برای کالاهای خارجی را تا زمانی که صنعت آلمان به پیشرفت نرسیده، ضروری می‌دانست و به تجارت آزاد اعتقاد داشت. (تاریخ آلمان، ص ۱۴۲)

کمی پس از پایان جنگ‌های آزادی، در وزارت بازرگانی دولت پروس کسانی روی کار آمدند که به دنبال رفع نیازهای صنعت نوپای آلمان بودند. هدف آن‌ها تأسیس اتحادیه گمرکی آلمان بود که به جز ارتش اتریش همه دول آلمانی را شامل می‌شد. می‌توان گفت اقتصاد ملی آلمان از سال ۱۸۳۴ تا حدودی رونق گرفت. یک سال بعد یک گروه از سرمایه‌داران بایرن نخستین راه‌آهن آلمان را از نورنبرگ تا فورت احداث کردند. در سال‌های بعد رفته‌رفته شبکه راه‌آهن توسعه یافت. در سال ۱۸۳۷ بورسیگ نخستین کارخانه ماشین‌سازی را در برلین راه‌اندازی کرد. (تاریخ آلمان، ص ۱۴۷)



جشن تأسیس اولین قطار در آلمان از "نورنبرگ" به طرف "فورت" همراه با خوشحالی مردم



کارخانه تولید قطار-۱۸۴۷



گرچه قسمت عمده‌ای از مردم آلمان از طبقه دهقان بودند، ولی کم‌کم دهقانان به سمت صنعت جذب می‌شدند. از آن‌جا که اوضاع اجتماعی، خاصه در مناطق شرقی رودخانه الب مانع پیشرفت اجتماعی می‌شد، بسیاری از دهقان‌زادگان از شرق مهاجرت می‌کردند که این امر نیز مسائل اجتماعی گوناگونی را در آلمان به همراه داشت؛ از جمله استثمار کارگران که دولت پروس را ناگزیر ساخت در سال ۱۸۳۹ برای جوانان کم‌تر از ۱۶ سال، بیش از ده ساعت کار در روز را طبق قانون منع کند. پنج سال بعد قیام نساجان شلزی آشکار ساخت که انقلاب صنعتی تا چه اندازه جامعه آلمانی را نیز تکان داده است. (تاریخ آلمان، ص ۱۴۷)

### وضعیت اجتماعی و انقلاب ۱۸۴۸ در ابتدای راه صنعتی شدن

انقلاب صنعتی در انگلستان با سرعت در حال رشد بود و باعث تغییر و تحول در زندگی انسان‌ها می‌گردید. در این زمان کارخانه‌ها و کارگاه‌های متعددی در آلمان تأسیس و انسان‌های بی‌شماری در آن‌ها مشغول به کار شدند. از آن‌جا که افراد غیر از نیروی کار خود، مالک چیز دیگری نبودند، شدیداً به کار وابسته شدند و چون تعداد افرادی که به دنبال یافتن کار بودند، بیش از عرضه کار بود، لذا کارفرمایان و صاحبان کارگاه‌های تولیدی به راحتی می‌توانستند حداقل مزد را به کارگر پرداخت کنند. آن‌ها هم که کاری داشتند ممکن بود بیمار شده و کار خود را از دست بدهند. از این رو، کارگر و خانواده او هر لحظه ممکن بود با مشکل و فقر مواجه شوند. در برخی از مناطق سرزمین آلمان حتی کودکان نیز باید از شدت فقر، به سختی کار می‌کردند. این وضعیت در "شلزی" بسیار بدتر بود، به دلیل این‌که دوک‌های ریسندگی و بافندگی آن‌ها نمی‌توانستند با پارچه‌های کارخانجات صنعتی رقابت کنند. درآمد روزانه کارگران این منطقه کم‌تر از حداقل معاش بود و گرسنگی آن‌ها را تهدید می‌کرد. این وضعیت سبب شد کارگران در کارخانه‌ها دست به اعتراض زده، ماشین‌آلات را منهدم کنند و برای این‌که بدهی خود را از بین ببرند، دفاتر حسابداری کارخانه‌ها را سوزانند. اما این اعتراضات توسط ارتش پروس به شدت سرکوب شد. ولی همه می‌دانستند که با اسلحه برای همیشه نمی‌توان بر مشکلات پیروز شد. نیازهای اجتماعی مردم باید پاسخ مناسب می‌یافتند. خصوصاً زمانی که به دلیل سوء مدیریت حکام اوضاع وخیم‌تر و در کل اروپا هر روز وضعیت مردم ناگوارتر می‌شد. بسیاری از مردم تنها راه نجات از وضعیت موجود را، شورش علیه حکام می‌دانستند. در این زمینه اساسی‌ترین راه را کارل مارکس و فردریش انگلس در بیانیه "مانیفست کمونیست" که در ماه فوریه سال ۱۸۴۸ انتشار یافت، پیشنهاد کردند. آن‌ها در این مانیفست خواستار سرنگونی نظام حاکم با توسل به قدرت و زور مردم شدند. طبقه حاکم باید از وحشت انقلاب کمونیستی به خود بلرزد. کارگران در این جنگ چیزی به غیر از زنجیرهای پای خود ندارند که از دست بدهند، در عوض دنیا را به دست می‌آورند. کارگران جهان متحد شوید. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، صص ۹۵-۹۷)

زمینه لازم برای انقلاب فراهم بود. ولی تحقق این امر نیاز به یک محرک خارجی داشت. همانند سال‌های ۱۸۳۰، این بهانه از پاریس آمد. در ۲۴ فوریه سال ۱۸۴۸ شاه فرانسه و دولتش سرنگون شدند، نظام جمهوری اعلام و دولت موقت

تعیین شد. این خبر به سرعت در سرتاسر اروپا انتشار یافت. در ماه مارس همان سال، در همه مناطق و دولت‌های مستقل آلمانی، اعتراضات و جنگ‌های خیابانی آغاز شد. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ص ۹۷)

کمیته‌ای متشکل از نمایندگان بورژوازی، اشراف چک و آلمانی ایجاد شد و دادخواستی مبنی بر تقاضای قانون اساسی به امپراتور دادند. به دنبال آن گارد ملی بورژوازی تشکیل شد و مردم که تقاضای کناره‌گیری مترنیک<sup>۱</sup>، وزیر امور خارجه را داشتند کاخ امپراتوری را محاصره کردند. مترنیک که مدت ۳۰ سال در رأس حکومت ارتجاعی اتریش قرار داشت، در آن هنگام از ترس جانش به وین گریخت. امپراتور کابینه جدیدی تشکیل داد و صاحب منصبان لیبرال را به آن وارد کرد. در ماه آوریل، قانون اساسی امپراتوری اتریش منتشر شد. در این قانون دو مجلس پیش‌بینی شده بود: سنای اشراف و مجلس نمایندگان. موافق متمم ویژه قانون اساسی، کارگران حق رای نداشتند. در ماه می در وین مردم مسلح که اغلب از کارگران، پیشه‌وران و دانشجویان بودند، دست به شورش زدند که در نتیجه آن، مردان کارگر حق رأی به دست آوردند. (تاریخ عصر جدید، ص ۱۶۹)



جنگ‌های خیابانی در خیابان‌های شهر برلین - مارس ۱۸۴۸

از طرفی در این قانون اساسی، مواردی چون آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات و غیره آمده بود. واقعیت این است که این آزادی‌ها بورژوازی و کاملاً نسبی محسوب می‌شد. آلمان مرکب از دولت‌های کوچک فئودالی، که در رأس همه امور آن اشراف ارضی بودند، متحد می‌شد و به یک امپراتوری فدرال که پارلمان ویژه خود را داشت تبدیل می‌گشت. این قانون اساسی حاوی موارد پیشرفته‌ای بود که می‌توانست در تبدیل آلمان به جمهوری مؤثر باشد. البته لازم بود که قبلاً این قانون به اجرا درآید، درحالی‌که پادشاه پروس و دیگر شاهزادگان آلمانی آن را نپذیرفتند. عدم اجرای قانون اساسی، شورش مردم در شهرهای مختلف آلمان از جمله اتریش و پروس را به دنبال داشت. این شورش در درسدن پایتخت ساکس شدت بی‌سابقه‌ای یافت. تنها دخالت نیروهای نظامی توانست آن را تا حدودی خاموش کند. در رنانی نیز قانون اساسی با یک جنبش انقلابی حمایت شد. طغیان رنانی به زور ارتش ۱۱۰ هزار نفری که از پروس و سایر کشورهای

<sup>۱</sup> Wenzel Von Metternich

آلمانی گرد آمده بودند، سرکوب شد. (تاریخ عصر جدید، ص ۱۶۵) به این ترتیب این انقلاب که عموماً توسط قشر کارگر شکل گرفت و برخاسته از متن جامعه بود با شکست مواجه شد.

اما علت شکست انقلاب در آلمان قبل از هر چیز خیانت بورژوازی بود. پرولتاریا هنوز ناتوان تر از آن بود که بتواند در نبرد با مالکان ارضی و اسلاف فئودالی، جنبش توده‌های مردم را رهبری کند. اما عامل دیگر که در انقلاب ناتمام آلمان سهم تعیین کننده داشت نیروهای مردمی بودند. عدم سازمان‌دهی درست این توده‌های مردم، کارگران و دهقانان آلمان موجب شد نه حکومت فئودالی را سرنگون سازند و نه جمهوری دموکراتیکی پدید آورند. به این ترتیب، مالکان ارضی و اسلاف فئودالی به علت خیانت بورژوازی و بی‌تجربگی پرولتاریا بر سر قدرت باقی ماندند.

بعد از شکست انقلاب ۱۸۴۸، مالکان ارضی پروس مبالغ زیادی از دهقانانی که عوارض و زمین‌ها را باز خرید می‌کردند، دریافت داشتند. افزایش بهای گندم در سال‌های ۱۸۵۰-۱۸۶۰ به علت رشد سریع صنایع و شهرها، امکان استخدام روزمزد و استعمال ماشین را برای مالکان ارضی ایجاد و کشاورزی سرمایه‌داری را تسهیل کرد. در شرایطی که وضعیت کشاورزان رو به وخامت بود و وضع کارگران کشاورزی روز به روز بدتر می‌شد، قشری از دهقانان بزرگ و مرفه پدید آمد. اما دهقانان ورشکسته ناچار به تحمل ستم و استثمار بودند و این شرایط ده‌ها سال دیگر دوام آورد. مالکان ارضی پلیس مخصوصی در اختیار داشتند و در هر ساعت که مایل بودند دهقان را به زندان می‌انداختند. حکومت پروس از اشراف ارضی در برابر دهقانان و کارگران روزمزد دفاع می‌کرد. "قوانین مربوط به دستمزدهای کشاورزی" برای اقدام‌کنندگان به اعتصاب، زندان پیش‌بینی کرده بود. اما گاهی مقاومت‌های پراکنده‌ای شکل می‌گرفت. با این وجود، از سال ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰ هیچ جنبش بزرگی در میان دهقانان، اتفاق نیفتاد. (تاریخ عصر جدید، ص ۲۱۵)

در این زمان تعدادی از نمایندگان مردم گرد هم جمع شدند و بعد از بحث‌های طولانی بالاخره اکثریت نمایندگان، کشور کوچک آلمان را متشکل از حکومت‌های محلی و با یک دولت مرکزی قوی، به تصویب رساندند که می‌بایست پادشاه به عنوان قیصر رایش در رأس این حکومت قرار می‌گرفت و دولت رایش را انتخاب می‌کرد. حق قانون‌گذاری و کنترل دولت نیز به عهده مجلس منتخب مردم (رایش‌تاک) گذاشته می‌شد. اما فردریش ویلهلم<sup>۱</sup> پادشاه پروس، عنوان قیصری آلمان را نپذیرفت. او خود را از طرف خداوند منسوب شده می‌دانست و دریافت تاج سلطنت از دست نمایندگان مردم را بی‌ارزش قلمداد می‌کرد. این امر اعتراضات مردم را در پی داشت، ولی نیروهای پروس ظرف سه هفته همه نیروهای انقلابی را سرکوب کردند. بسیاری از انقلابیون به قتل رسیده و گروهی هم به خارج از کشور گریختند. به این ترتیب، این انقلاب مردمی که با هدف رسیدن به وحدت، عدالت و آزادی شکل گرفته بود، با شکست مواجه شد. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، صص ۱۰۰ و ۱۰۱)

## رشد اقتصادی آلمان

### نظام سیاسی پروس بعد از انقلاب ۱۸۴۸

---

<sup>1</sup> Friedrich Wilhelm

نتیجه شکست توده‌های مردم در جریان انقلاب ۱۸۴۸، تداوم تجزیه و پراکندگی بخش‌های مختلف آلمان بود. پس از سال ۱۸۵۰ اوضاع تغییر کرد. صاحبان پروس که قدرت سیاسی را حفظ کرده بودند، بیش از گذشته بر مردم فشار وارد می‌آوردند. پادشاه از ترس انقلابی جدید، به ناچار به قانون اساسی پروس که تضمین کننده حاکمیت اشراف ارضی بود، وفادار ماند. (تاریخ عصر جدید، ص ۲۱۴)

## رشد صنعت

در سال ۱۸۴۸ صنایع بزرگ در پروس و سایر کشورهای آلمانی به سرعت توسعه یافت. از طرفی تکه‌پارگی سیاسی کشور در جهت رشد سرمایه‌داری، مانعی بزرگ محسوب می‌شد. از این رو، اتحاد آلمان بسیار حائز اهمیت بود. برای حل این مشکل دو راه حل وجود داشت: انقلابی از سوی پرولتاریا (طبقه کارگر) که جمهوری دموکراتیک آلمان متحد را به وجود آورد و راه دیگر جنگ‌های توسعه‌طلبانه پروس زیر نظر پادشاه و اشراف ارضی. راه حل دوم تضمین کننده حاکمیت مالکان ارضی بر آلمان متحد و حافظ برقراری نهادهای محافظه کار و نظام پادشاهی بود. (تاریخ عصر جدید، ص ۲۱۴)

## دوران بیسمارک<sup>۱</sup> و تحول آلمان

بعد از شکست انقلاب، بار دیگر از حکومت‌های محلی اتحاد نانوشته‌ای در آلمان تشکیل شد که پروس و اتریش هر کدام به تنهایی درصدد دستیابی به آن بودند. در این اتحادیه افراد قدرتمند مایل به بازگشت به تشکیلات قدیمی و کهن در آلمان بودند. این در حالی بود که توسعه اقتصادی به سرعت رو به جلو بود. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ص ۱۰۲)

در این میان شخصیتی به نام اتوون بیسمارک از طرف ویلهلم اول پادشاه پروس به عنوان صدر اعظم روی کار آمد. بیسمارک سیاستمداری بزرگ و بی‌نظیر بود که در سیاست آلمان بسیار مؤثر واقع شد. وی به شدت حافظ منافع اشراف ارضی و بورژوازی پروس و دشمن سرسخت کارگران و دهقانان بود. فعالیت او به عنوان عضو و پیشرو حزب فئودالی مورد توجه پادشاه قرار گرفت. به اعتقاد او مسأله اصلی آلمان حکومت مشروطه نبود، بلکه تحکیم ارتش بود. بیسمارک به منظور اتحاد آلمان به تجهیز نظامی و سیاسی پرداخت. او عقیده داشت این اتحاد می‌بایست از طریق پروس میسر شود و متعلق به پروس باشد. وی خواستار جنگی در برابر اتریش و فرانسه بود که به دلیل ترس از آلمانی مقتدر، با اتحاد آن مخالف بودند. اما اشراف ارضی و سرمایه‌داران بزرگ، از کارهای سیاسی بیسمارک حمایت می‌کردند. (تاریخ عصر جدید، صص ۲۱۵ و ۲۱۶)

---

<sup>۱</sup>Otto Von Bismarck

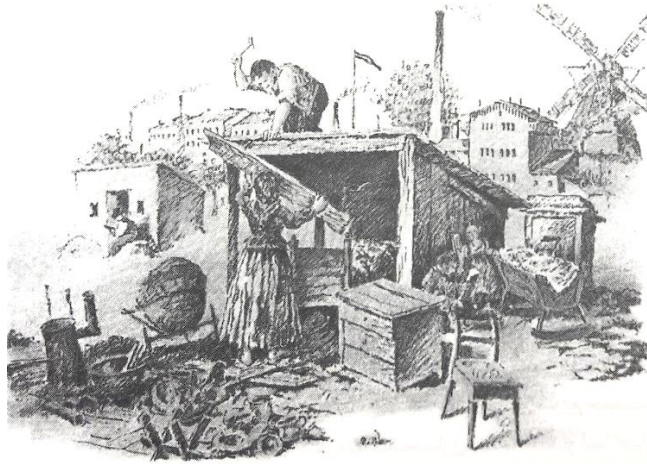
درواقع، هدف بیسمارک ایجاد کشور قدرتمند آلمان به رهبری پروس بود. او اعتقاد داشت که این امر نه از طریق مصوبات اکثریت و لیبرالیسم بلکه توسط آهن و خون و اعمال قدرت، قابل اجراست. وی برای رسیدن به این هدف، توسل به هر ابزاری را جایز می‌دانست. وی در سال ۱۸۵۳ می‌نویسد: "در آلمان جایی برای پروس و اتریش در کنار یکدیگر وجود ندارد. هرکدام از هوای دیگری تنفس می‌کنیم". بیسمارک در سال ۱۸۶۶ در بیانیه‌ای اعلام می‌دارد که "ما فقط جنگ لازم داریم، جنگ". (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ص ۱۰۲)

بسیاری از مردم مجذوب سیاست‌های بیسمارک شده بودند و مجلس پروس تصمیمات او را به راحتی تصویب می‌کرد. آلمان‌ها او را تنها کسی می‌دانستند که قادر است وحدت آلمان را تحقق بخشیده و اقتدار را به این کشور باز گرداند. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ص ۱۰۳)



بیسمارک نخستین صدراعظم آلمان ملقب به صدراعظم آهنین

در آن زمان، یک مسأله مهم تأسیس رایش آلمان و مسأله مهم دیگر، توسعه و پیشرفت بخش‌های کشاورزی و صنایع به حساب می‌آمد. اما مسأله دوم یعنی کشاورزی و صنایع، برای مردم از اهمیت بیش‌تری برخوردار بود. روند سریع صنعتی شدن، زندگی مردم را به شدت دست‌خوش تغییر کرده بود. اکثر کشاورزان به کار در کارخانه‌های صنعتی روی می‌آوردند. در نتیجه بسیاری از روستائینان به اجبار شهرنشین شده بودند. به این ترتیب، محل‌های مسکونی و محل کار افراد از یک‌دیگر تفکیک گردید. به دنبال آن، شکل سنتی فامیل‌های بزرگ که غالباً در یک مکان ساکن بودند، تغییر یافت و همه چیز خصوصاً شکل ظاهری شهرها متحول شد. سرعت خانه‌سازی از جمعیت به سرعت در حال افزایش عقب ماند و لذا در مدت کوتاهی، اجاره مسکن به شدت افزایش یافت. تا حدی که برخی از مهاجرین کارگر، قادر به پرداخت اجاره مسکن نبودند. از این رو ناگزیر شدند برای خود و خانواده، در حاشیه شهرها سرپناهی موقتی بسازند. در این دوران در آلمان، اولین اتاق‌های اجاره‌ای برای کارگران و خانواده آن‌ها ساخته شد که بسیار کوچک و نمناک بود. از طرف دیگر سطح رفاه سرمایه‌داران، کارخانه‌داران و بانک‌داران که از روند صنعتی شدن بهره می‌بردند به شدت افزایش یافت. اشراف و نجیب‌زادگان نیز که اغلب فرماندهی گروه‌هایی از ارتش را در اختیار داشتند و هم‌زمان سهام‌دار کارخانجات نیز بودند، از وضعیت خوبی برخوردار بودند. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، صص ۱۰۵ و ۱۰۶)



ساخت اطاقکی از چوب در حومه برلین توسط افراد کم‌بضاعت - ۱۸۷۰

تضادهای اجتماعی، نارضایتی‌های بسیاری را علیه رایش به دنبال داشت. بیسمارک خیلی زود متوجه این موضوع شد که چنان‌چه با انجام اصلاحات اجتماعی وضعیت طبقه کارگر را بهبود نبخشد، به دنبال روند صنعتی شدن، احزاب کارگری در جهت احقاق حقوق کارگران ایجاد خواهد شد. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ص ۱۰۶) از این رو می‌کوشید از دو راه به حل این مسائل بپردازد:

از یک طرف سعی در بهبود شرایط زندگی کارگران داشت و از طرف دیگر سوسیالیسم را تحت فشار قرار می‌داد و سرکوب می‌کرد. او درصدد بود از طریق قوانینی چون حق بازنشستگی و بیمه‌های پزشکی و اجتماعی برای کارگران، آنان را مهار کند. از این جهت آلمان نسبت به انگلستان که از نظر صنایع قدیمی‌تر بود، جلوتر بود. (نگاهی به تاریخ جهان، ص ۹۸۹)

### جنبش کارگری در آلمان در دوران تحقق اتحاد

دستیابی به اتحاد در آلمان، به رشد و جایگاه تشکیلات طبقه کارگر وابسته بود و بورژوازی آلمان که رهبری سیاسی جامعه را از جانب مالکان ارضی در دست داشتند، در برابر آنان سر تعظیم فرود می‌آوردند. به این ترتیب، ایجاد آلمانی متحد و دموکراتیک تنها توسط طبقه کارگر در رأس توده‌های مردم امکان‌پذیر بود. (تاریخ عصر جدید، ص ۲۱۷)

از جمله کسانی که در جنبش کارگری آلمان بسیار تأثیر گذاشت، آگوست بېل<sup>۱</sup> بود. کارگر ساده‌ای که در دوره جوانی در انجمن تعلیمات کارگری که توسط بورژوازی لیبرال تشکیل می‌شد، شرکت می‌کرد و این آغاز آشنایی وی با افکار آنان بود. این انجمن افکار خود را در میان کارگران ترویج می‌کرد. (تاریخ عصر جدید، ص ۲۱۸)

---

<sup>۱</sup> August Bebel



آگوست بیل سیاستمدار و نویسنده‌ی آلمانی و از افراد موثر در جنبش کارگری آلمان

بعدها بیل از اعضای اصلی اتحاد ساکسونی انجمن‌های کارگری شد. این انجمن از یک طرف به حزب خرده‌بورژوازی "مردم" متعلق بود و از طرف دیگر با اتحاد کارگری ساکسونی به رهبری لیبکنشت<sup>۱</sup> پیوند داشت. (تاریخ عصر جدید، ص ۲۱۸)

بیل در انقلاب ۱۸۴۸ شرکت داشت و بعد از آن به مارکس و انگلس پیوست. هم‌چنین در جهت اتحاد آلمان، بیل و لیبکنشت بسیار مصمم با طرح بیسمارک به مخالفت برخاستند، چرا که سرانجام آن را تأسیس امپراتوری آلمان به رهبری مالکان ارضی پروس می‌دانستند. آن‌ها برخلاف تأکید مارکس تمایلی برای تشکیل یک حزب کارگری مستقل نداشتند. (تاریخ عصر جدید، ص ۲۱۸)



ویلهلم لیبکنشت رهبر حزب سوسیال دموکرات آلمان

---

<sup>۱</sup>Wilhelm Liebknecht



از دیگر افراد مؤثر در تشکیل انجمن‌های کارگری، فردیناند لاسال<sup>۱</sup> بود که در سال ۱۸۶۳ سازمان سیاسی کارگری مستقل را در آلمان پایه‌گذاری کرد. وی معتقد بود اتحاد آلمان از طریق انقلاب غیرممکن است و همانند بیسمارک تنها راه اتحاد را جنگ‌های فاتحانه و اصلاحات درونی می‌دانست که تأمین‌کننده منافع مالکان ارضی و بورژوازی باشد. از این رو، در سال ۱۸۶۳ به طور پنهانی با بیسمارک به مذاکره پرداخت و به او قول داد در صورت رأی‌گیری عمومی از او حمایت کند. (تاریخ عصر جدید، صص ۲۱۸ و ۲۱۹)



فردیناند لاسال بنیان‌گذار حزب سوسیالیست دموکراتیک آلمان

### تشکیل کنفدراسیون آلمان شمالی

پروس در سال ۱۸۶۶ به اتریش اعلان جنگ داد. طی چند روز ارتش اتریش در برابر نیروهای کارآمد و مجهز پروسی شکست خورد. پس از پیروزی، ویلهلم اول قصد داشت تا با به زانو درآوردن اتریش در رأس ارتش خود وارد وین شود، اما از آن‌جا که بیسمارک در صدد جنگ با فرانسه بود و نمی‌خواست که دشمنی در پشت سر داشته باشد، با این کار مخالفت کرد و به انعقاد قرارداد صلحی مناسب با اتریش تأکید داشت. به این ترتیب، کشورهای شمال آلمان کنفدراسیون ژرمنی شمال را به سرکردگی پروس تأسیس کردند و کشورهای آلمانی جنوب نیز از ترس حکومت فرانسه که آن‌ها را به جنگ تهدید کرده بود، تحت فشار تحریکات پروس، مخفیانه با این کشور پیمان نظامی بستند. (تاریخ عصر جدید، صص ۲۱۶)

### شکست فرانسه و تشکیل رایش بزرگ آلمان

بیسمارک در نظر داشت که حکومت‌های محلی جنوب آلمان را به اتحادیه شمال آلمان متصل نماید. او برای تحقق این امر، جنگی را علیه دشمن مشترک، یعنی فرانسه طراحی کرد. وی با ترفندی زیرکانه فرانسه را نزد مردم آلمان، پروس و سایر مناطق آلمانی‌نشین به عنوان کشوری متجاوز معرفی کرده و به آن اعلام جنگ کرد. در واقع او با برانگیختن

<sup>۱</sup> Ferdinand Lassalle



احساسات ملی، افکار عمومی را برای یک جنگ آزادی خواهانه مهیا ساخت. به این ترتیب سربازان آلمانی در تاریخ ۲ سپتامبر سال ۱۸۷۰، در جنگ سِدان<sup>۱</sup> شکست سختی به نیروهای فرانسه وارد آوردند. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ص ۱۰۳)

بعد از این پیروزی مشترک علیه فرانسه، ایجاد وحدت در آلمان و در حکومت‌های محلی آن بیش از هر زمان دیگری عملی به نظر می‌رسید. مردم و افکار عمومی در جوش و خروش بودند. در این جو وحدت ملی، شاهزاده‌نشین‌های جنوب آلمان نتوانستند در مقابل خواسته‌های بیسمارک هیچ مقاومتی از خود نشان دهند. در تاریخ ۱۸ ژانویه سال ۱۸۷۱، ویلهلم اول، پادشاه پروس، در کاخ آئینه ورسای در پاریس، تاج امپراطوری رایش بزرگ آلمان را بر سر نهاده و قیصر آلمان لقب گرفت. به این ترتیب، "رایش بزرگ آلمان" در این روز متولد شد. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ص ۱۰۴)

سرانجام آلمان‌ها به هدف خود دست یافتند، آن‌ها یک قیصر، یک رایش، و سه ماه بعد یک قانون اساسی داشتند. ولی آیا این همان رایشی بود که آلمان‌ها انتظار آن را می‌کشیدند؟ رایش جدید توسط شاهزادگان محلی آلمان شکل گرفته بود. با وجود این که مردم با رأی پنهانی، اعضای پارلمان (رایش‌تاک) را انتخاب کرده بودند، ولی نمی‌توانستند به طور مستقل تصمیم‌گیری نمایند. آن‌ها هیچ نظارتی هم بردولت نداشتند. دولت فقط در مقابل قیصر آلمان پاسخگو بود. او و صدراعظمش، سیاست‌های رایش آلمان را معین می‌کردند. قیصر، هم‌زمان پادشاه پروس نیز بود که دوسوم خاک سرزمین رایش و سه‌پنجم جمعیت آن را در اختیار داشت. مهم‌ترین معادن و هم‌چنین صنایع در منطقه پروس قرار گرفته بود. ارتش پروس در مقایسه با ارتش دیگر آلمان قدرت بالاتری داشت و قیصر و صدراعظم او بیسمارک، در مواقع ضروری از این برتری بهره می‌بردند. از این رو، باگذشت زمان در رابطه با تأسیس چنین رایشی، نظرات مخالفی نیز به وجود آمد. بسیاری از شهروندان جنوب آلمان معتقد بودند که آن‌ها فقط باید سکوت کنند، مالیات بدهند و سرباز در اختیار بگذارند، لذا علاقه‌ای به سلطه پادشاه پروس بر رایش آلمان نداشتند. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ص ۱۰۴)

### قانون سوسیالیست‌ها و حقوق اجتماعی

در آن دوران سازمان‌های کارگری آلمان رو به رشد بودند و در سال ۱۸۷۵ در سایه اتحاد با یکدیگر، حزب سوسیال دموکرات را به وجود آوردند. (نگاهی به تاریخ جهان، ص ۹۹۰)

با وجود این که در اولین مجلس قانون‌گذاری آلمان تنها بیل و لیبنکشت به عنوان دو نفر از اعضای سوسیال دموکرات حضور داشتند، بیسمارک این حزب را خطری جدی تلقی می‌کرد (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ص ۱۰۷) و از آن جا که نمی‌توانست رشد سوسیالیسم را در آلمان تحمل کند، به دنبال فرصتی می‌گشت تا آن را سرکوب کند.

---

<sup>۱</sup> Sedan

در این هنگام سوءقصدی به جان امپراتور صورت گرفت و همین موضوع بهانه‌ای شد که بیسمارک سوسیالیست‌ها را مورد حمله قرار دهد. با تصویب یک قانون ضدسوسیالیستی در سال ۱۸۷۸ هرگونه فعالیت سوسیالیستی ممنوع و غیرقانونی اعلام شد. (نگاهی به تاریخ جهان، ص ۹۹۰) اما با وجود همه این فشارها، این حزب هم‌چنان به صورت پنهان و زیرزمینی به فعالیت‌های خود ادامه داد و قدرت خود را حفظ کرد تا این‌که در انتخابات سال ۱۸۹۰ توانستند اکثریت آراء را کسب کنند. سوسیال دموکرات‌ها توانستند با همراهی بیسمارک، قوانینی را برای کارگران در راستای آراء و به تصویب برسانند. این قوانین عبارتند از: بیمه بیکاری، بیمه پیری و بیمه از کار افتادگی. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ص ۱۰۷)

### تأثیر انقلاب صنعتی بر وضعیت اجتماعی آلمان در نیمه دوم قرن نوزدهم

علی‌رغم تحقق انقلاب صنعتی و جریان سریع مدرنیزه کردن جامعه، هم‌چنان جامعه رایش آلمان به صورت نظام طبقاتی قرون وسطایی اداره می‌شد. مثلاً این‌که در رأس قدرت نظام طبقاتی، امپراتور قرار داشت، سپس اشراف بودند. در این طبقه ثروتمندان به عنوان "شهروندان برتر" در رده بعدی قرار می‌گرفتند. این گروه همواره به دنبال تقلید از زندگی اشراف بودند تا از این طریق در جامعه مقامی به دست آورند. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ص ۱۰۹)

تجار، کارخانه‌داران، صاحبان مؤسسات تولیدی، بانک‌داران، پزشکان، حقوق‌دانان، استادان دانشگاه و معلمین در طبقه دوم جامعه جای می‌گرفتند. آن‌ها اغلب برای حفظ طبقه و شأن خود، پول زیادی خرج می‌کردند. سرمایه‌داران خرد، بازرگانان کوچک و کارمندان در بخش‌های خصوصی و دولتی نیز تلاش می‌کردند در طبقه چهارم که مختص کارگران و دهقانان بود، جای بگیرند. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ص ۱۰۹)

در رایش آلمان همانند رژیم پروسی رفته‌رفته زندگی در همه زمینه‌ها شکل نظامی به خود می‌گرفت. اگر کسی تمایل داشت در جایگاهی قرار بگیرد، نخست این سؤال مطرح می‌شد که آیا او توانایی انجام این کار را دارد؟ اگر نه، حتی اگر سفارش هم شده بود نمی‌توانست برای آن کار داوطلب شود. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ص ۱۰۹)

بر پایه ساختار اجتماعی در پروس، حق رأی مختص به سه طبقه بود (هر طبقه می‌توانست یک سوم از نمایندگان را انتخاب نمایند). نظام آموزشی نیز متشکل از یک نظام سه مرحله‌ای بود. مرحله اول، هشت سال به صورت اجباری برای همه بچه‌ها اجرا می‌شد. همین امر سبب افزایش تعداد باسوادان در آلمان در مقایسه با سایر کشورها شد. با این وجود برای کارگران و کشاورزان بسیار دشوار بود که جایگاه خود را در اجتماع بالا بکشند، درحالی که طبقه بالای جامعه نیز خواستار آن نبود. به فرمان قیصر ویلهلم دوم، در مدارس، خداترسی و عشق به وطن را به جوانان آموزش می‌دادند. هر فردی باید طبقه اجتماعی خود را می‌دانست و باید اطلاعات مورد نیاز برای شغل خود را فرا می‌گرفت. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ص ۱۱۰)

در پروس و سایر ایالات آلمان، اشراف هم‌مرتب‌بیس‌مارک همگی مدت‌ها با سیاست وحدت آلمان تحت رهبری پروس مخالف بودند. چرا که از زمان اصلاحات پروس که جنگ‌های آزادی‌بخش را زیر سلطه ناپلئون فراهم و امکان‌پذیر ساخت، طبقه بورژوا همواره در تلاش بود که امتیازات اشرافی را در مبارزه بر سر وحدت آلمان و قانون اساسی، در سیاست و جامعه محدود کند. انقلاب ۱۸۴۸ از نظر سیاست داخلی از آن جهت با شکست مواجه شد که کارمندان اشرافی و افسران با آن مخالفت ورزیدند. اما رونق اقتصادی طبقه بورژوا در هر یک از ایالات آلمان پس از ۱۸۵۰ نفوذ سیاسی اشراف و در نتیجه سلطه حزب لیبرال را در مجالس آلمان تضعیف کرد. از دیگر ثمرات وحدت سیاسی، گسترش عرصه فعالیت اقتصادی طبقه بورژوا بود که سبب افزایش نفوذ این طبقه گردید. برخلاف انگلستان، در صنعتی شدن آلمان، اشراف این کشور سهم چندانی نداشتند، بلکه این طبقه هم‌چون گذشته تصور می‌کرد که نفع اقتصادی، در مالکیت بزرگ است، در حالی که سود آن همواره با تغییرات شدید مواجه بود. اما این مسأله رضایت طبقه بورژوا را در پی داشت، به ویژه در پروس شرقی که بر اثر سیاست اقتصادی لیبرال‌ها، متأثر از بازار جهانی بود، و این می‌توانست احتمالاً منجر به تزلزل اقتصاد اشرافی شود. (تاریخ آلمان، ص ۱۸۱)

همه این‌ها عدم حمایت اشرافیان را از سیاست بیسمارک به دنبال داشت. سرانجام عواملی چون جدایی بیسمارک از لیبرال‌ها، سیاست گمرکی او، مخالفت او با سوسیال دموکرات‌ها و در نهایت روش سیاسی ویلهلم دوم، موجب شد طبقه اشراف به رایش جدید نزدیک شود، چرا که عملاً در جامعه آلمان به جایگاه آنان خللی وارد نشد. به ویژه که در ارتش، نیروی دریایی، سیاست و مقامات برجسته اداری روی امتیازات آن‌ها تاکید شده بود و درصد مشخصی از مقامات عالی کشوری و لشکری به عنوان یک امتیاز خاص برای اشراف در نظر گرفته شده بود. این در حالی بود که در مورد امتیاز اشرافی "حق انتخاب طبقات سه گانه" بیش‌تر مورد اهمیت دولت پروس قرار داشت. (تاریخ آلمان، ص ۱۸۱)

در آلمان نیز طبقه بورژوا عامل اصلی تحول اقتصادی بود، از این رو در بسیاری از امور دولتی، اجتماعی و فرهنگی، به موقعیت اجتماعی مهمی دست یافتند. از همان ابتدا میان بورژوا میلاک و بورژوا روشنفکر که در آغاز از نظر مقام و اعتبار تفاوت چندانی نداشتند و با هم متحد بودند، تمایزی ایجاد شد. در طول قرن نوزدهم این تصور وجود داشت که پیشرفت اقتصادی، فنی، فرهنگی، علمی با یک‌دیگر تبادل دارند. (تاریخ آلمان، ص ۱۸۲)

به سبب قانون‌گذاری "دولت مسیحی" ابتدا مشاغل دولتی برای یهودیان ممنوع بود. هم‌چنین در آغاز قرن نوزدهم پس از برقراری برابری حقوق یهودیان، آن‌ها در آلمان راحت‌تر وارد جامعه بورژوا میلاک شدند تا جامعه بورژوا روشنفکر که دارای خودآگاهی سنتی آکادمیک و علمی بود. اما پس از سال ۱۸۶۹ این وضعیت تغییر کرد. در رایش تازه‌تأسیس حقوق‌دانان، پزشکان و طبیعی‌دانان یهودی توانستند به مقام‌های عالی دانشگاهی دست یابند. (تاریخ آلمان، ص ۱۸۲)

با وجود قانون‌گذاری اجتماعی بیسمارک، وضع طبقه کارگر در آلمان وخیم بود. صنعتی شدن بیش از همه، موقعیت پیشه‌وران و کشاورزان کوچک را در معرض خطر قرار می‌داد. مانند همه کشورهای صنعتی، کشاورزان و پیشه‌ورانی که به صنعت روی آورده بودند، یک طبقه کارگر صنعتی را تشکیل دادند. از طرفی ارزش نیروی کار به هیچ عنوان متناسب

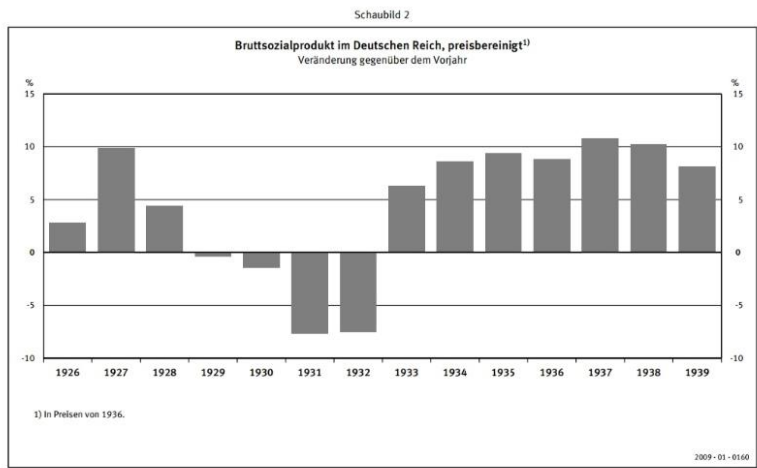
با نیاز کارگر نبود، چراکه در بازار، دستمزد حکم کالا را داشت و میزان آن نیز تحت تأثیر تغییرات بازار، تمایل به کار و نیروی کارگری بود. از این جهت کار زنان و کودکان کاملاً بدیهی محسوب می‌شد. به این ترتیب، افزایش تعداد کودکان کارگر سود بیشتری را نصیب کارفرما می‌کرد. (تاریخ آلمان، ص ۱۸۲).

### آغاز جنبش زنان در جهت تساوی حقوق اجتماعی با مردان

مدت‌ها بعد از وقوع انقلاب صنعتی هم‌چنان فعالیت زنان به سه گروه کاری شامل کودکان، آشپزخانه و کلیسا محدود می‌شد. آن‌ها فقط بایستی اطلاعات مربوط به این سه گروه را فرامی‌گرفتند. از نظر حقوقی زنان در حضانت مردان بودند. پس از ازدواج نیز از حضانت پدر خارج و در حضانت همسر قرار می‌گرفتند. این امر برای اکثر زنان طبیعی بود. اما کم‌کم با گذشت زمان (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ص ۱۱۱) و در جریان صنعتی شدن و افزایش تعداد زنان مشغول به کار در صنعت، شرایط زندگی زنان و دختران تغییر یافت و این بیش از کار مردان در کارخانه موجب شد همبستگی خانواده، خانه و کار شغلی دچار از هم گسیختگی شود. در سال ۱۸۹۹ حدود ۲۵۰ هزار نفر از زنان متأهل در کارخانه به طور مداوم مشغول به کار بودند. تا آغاز جنگ جهانی اول هر سال این رقم روبه افزایش بود. این مسأله، زنان و موقعیت آنان را با مسائل تازه‌ای در جامعه مواجه کرد. اما به منظور جلوگیری از این تحول، سنت‌طلبان تلاش کردند مشاغلی در شأن زنان معین کنند. (تاریخ آلمان، ص ۱۸۲) عده‌ای از آنان به تأسیس انجمن و نشریات مختص زنان اقدام نموده و در آن حقوق بیش‌تری را برای زنان خواستار شدند. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ص ۱۱۱) در سال ۱۸۶۵ "اتحادیه عمومی زنان آلمان" خواستار ورود زن به مشاغل دانشگاهی شد. (تاریخ آلمان، ص ۱۸۲) اما از سال ۱۸۹۲ به بعد بود که در پروس دختران اجازه یافتند که تحصیلات دبیرستانی را به اتمام رسانده و دیپلم بگیرند. فعالیت زنان در احزاب سیاسی نیز از سال ۱۹۰۸ به بعد میسر شد. هرچند تا آن زمان حق کاندید شدن یا رأی دادن نداشتند. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ص ۱۱۱) با توجه به وضعیت خاص آلمان، جنبش زنان بیش‌تر در جهت به دست آوردن برابری حقوق اجتماعی با مردان خلاصه می‌شد، تا آن‌که سیاسی باشد. (تاریخ آلمان، ص ۱۸۲) در سال ۱۸۹۱، حزب سوسیال دموکرات آلمان حق آزادی ورود در انتخابات را برای زنان مطرح کرد و سرانجام در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹ زنان از حق رأی برخوردار شدند. (تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ص ۱۱۱)

### وضعیت اقتصادی و علمی آلمان در نیمه دوم قرن نوزدهم

مجموع واردات و صادرات آلمان در سال ۱۸۸۰ بالغ بر ۵۷۲۶ میلیون مارک بود که این رقم در سال ۱۹۱۳ به ۲۰۸۶۷ میلیون مارک رسید. بی‌تردید این دلیلی بر شکوفایی اقتصادی است که تا آن زمان در تاریخ آلمان بی‌سابقه بود و حاکی از میل شدید انجام کار و یک نیروی سازندگی مداوم است. علاوه بر آن پیشرفت سریع پژوهش‌های علمی و استعداد قابل توجه آنان در به‌کارگیری علم و تکنیک را نشان می‌دهد. (تاریخ آلمان، ص ۱۸۴)



درصد سالانه تغییر تولید ناخالص ملی و شاخص قیمت‌ها در آلمان در سال‌های ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۹

اهمیت همکاری علم و تکنیک بیش از همه در رشته پزشکی نمود می‌یابد. بدون تکامل علم شیمی و صنعت و تکنیک، نتایج مهم درمانی آن به سختی نتیجه می‌داد. کشف اشعه ایکس توسط فیزیکدانی به نام ویلهلم کُنراد فُن رُنْتِگِن<sup>۱</sup> نیز مهم‌ترین وسیله درمانی پزشکی به شمار می‌آمد. اختراع دینام به وسیله و. فن زیمنس<sup>۲</sup> در سال ۱۸۶۷ منبع انرژی بزرگی ایجاد کرد. در سال ۱۸۸۵ طراحی موتور احتراقی سبک توسط دایملر<sup>۳</sup> و بنز موجب تحول شدیدی در ساخت اتومبیل شد. در فاصله سال‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۰ گراف زِپِلِن<sup>۴</sup>، در ادامه کار هم‌کار فرانسوی خود، اندکی قبل از آغاز جنگ جهانی اول با ساخت سفینه هوایی خود موفقیت‌هایی کسب کرد. (تاریخ آلمان، ص ۱۸۴)

کاملاً بدیهی است که اقتصاد نقش تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت جوامع دارد. جمعیت هم‌چنان روبه افزایش بود. منطقه رور که زمانی یک منطقه کشاورزی بود، به کانون صنایع رایش مبدل گشت. کارگاه‌های کوچک و متوسط که صاحبانشان قادر به نظارت مستقیم بر آن‌ها بودند به کارخانه‌های بزرگ تبدیل شدند. صنایع آلمان نیز همانند کشورهای دیگر، به صورت کارتل‌ها و شرکت‌ها به هم پیوستند. در سال ۱۸۸۲ حدود ۱۲۷ کارگاه و کارخانه با بیش از ۱۰۰۰ کارگر وجود داشت، در حالی که این رقم در سال ۱۸۹۵ به ۲۵۵ رسید. با وجود این که انگلستان در سال ۱۸۸۷ خواستار نصب برچسب "ساخت آلمان" بر روی کالاهای آلمانی بود، این کالاها روز به روز بیش‌تر بازار جهانی را در اختیار می‌گرفتند و برخلاف تصور انگلستان این علامت به صورت نشانه مرغوبیت کالا درآمد! (تاریخ آلمان، ص ۱۸۴)

### نتیجه‌گیری

<sup>1</sup> Wilhelm Konrad Von Rontegn

<sup>4</sup> Graf Zeppelin

<sup>2</sup> W.V.Simens

<sup>3</sup> Daimler

علی‌رغم پراکندگی دولت‌های آلمانی تا اوایل قرن ۱۹ و هم‌چنین رشد ناچیز صنعت آن نسبت به انگلستان و فرانسه، این کشور توانست با هم‌بستگی و حفظ روحیه ملی‌گرایی خود، بر دشمن اصلی خود یعنی فرانسه فائق آید و از اواسط قرن ۱۹ حتی از انگلستان که تا آن زمان از نظر اقتصادی و صنعتی پیشرفت روزافزونی داشت، جلو بزند؛ به گونه‌ای که در اواخر قرن نوزدهم کالاهای آلمانی از نظر سطح کیفیت به چنان سطح مطلوبی رسید که بازارهای جهانی را تحت تصرف خود درآورد. این‌ها همه تنها در سایه اتحاد دول آلمانی با یک‌دیگر و سیاست‌های جدی و جنگ‌طلبانه بیسمارک در قبال کشورهای مهاجمی چون فرانسه به دست آمد.

## منابع

- تنبروک، روبرت-هرمان، تاریخ آلمان، محمد ظروفی، دانشگاه تهران، موسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۸۵
- دان، جان ام، عصر روشنگری، مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس، ۱۳۸۲
- دورانت، ویلیام جیمز، تاریخ تمدن ویل دورانت، احمد بطحائی و دیگران، ج ۱۰، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸
- شهبازی، عبدالله، زرسالاران یهودی، نخستین تکاپوهای فراماسونری، ج ۴، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۹
- مای، مانفرد، تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، طهماسب محتشم دولتشاهی، جاودان خرد، ۱۳۹۰
- نهرو، جواهر لعل، نگاهی به تاریخ جهان، محمود مفضلی، ج ۲، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۶
- یفیموف، آ. و دیگران، تاریخ عصر جدید، فریدون شایان، شباهنگ، ۱۳۵۹